

# کمونیسم شورائی و نقد بلشویسم

کایو برنلد ۱۹۹۹

مترجم: مریم صبا

۱

« فرض که رهبریت مرکزی بتواند آنچه را تولید شده عادلانه تقسیم کند، این واقعیت همچنان باقی میماند که تولیدکنندگان، وسائل تولید را در تصاحب خویش ندارند. این وسائل متعلق به آنها نیست، بلکه از این وسائل استفاده میشود تا آنها را بکار گیرند. پیامد اجتناب ناپذیر این مسئله این است که گروههایی که با رهبریت موجود مخالفت میکنند، از طریق زور سرکوب خواهند شد. قدرت اقتصادی مرکزی در دست آنهاست که بطور همزمان، قدرت سیاسی را اعمال میکنند. هر اپوزیسیونی که بگونه‌ای متفاوت در مورد مسائل سیاسی و اقتصادی بیندیشد، به هر وسیله‌ی ممکن سرکوب خواهد شد. بدین ترتیب بجای، بنا بتعریف مارکس، مجامع تولیدکنندگان آزاد و برابر، دارالتادیبی وجود دارد که هیچکس مانند آن را تاکنون ندیده است.»

این نقل قول که ترجمه آزاد بخشی از یک متن هفتاد ساله است، روشن میسازد که روابط تولید در روسیه بگونه‌ای که پس از اکتبر ۱۹۱۷ تکامل یافت، هیچ ربطی به درک مارکس و انگلس از کمونیسم نداشت. زمانی که جزوه‌ی نقل قول شده منتشر شد، وحشت دهه‌ی سی هنوز در پیش بود. این جزوه صرفاً جنبه‌ی پیشگوئی داشت. هیچ واقعه‌ی سیاسی باعث چنین انتقادی از جامعه شوروی نشده بود، بلکه این انتقاد از تجزیه و تحلیل اقتصادی ناشی گردید. براین مبنای استالینسم در حال رشد، نمود سیاسی یک سیستم اقتصادی شناخته شد که به استثمار سرمایه‌داری دولتی تعلق داشت، و این فقط بحساب استالینسم گذارده نمیشد.

متن فوق الذکر که اعتبار پایداری بدست آورد، نتیجه کار یک گروه بود و نویسندگان آن وابسته بجریرانی بودند که در سالهای پس از جنگ جهانی اول شکل گرفت. این جریان با انتقاد شدید از سوسیال دموکراسی و نیز بلشویسم مشخص گردید. جریرانی بود که با دقت تجربیات روزانه‌ی طبقه‌ی کارگر را تجزیه و تحلیل کرد، و از این راه به ایده‌های جدیدی دست یافت. این جریان، سوسیال دموکراسی و بلشویسم را بعنوان "جنبش کارگری کهنه" می‌دید که متضاد آن "یک جنبش جدید کارگران" بود.

جزو اولین نمایندگان این جریان، مارکسیستهای آلمانی و هلندی بودند که همواره در جناح چپ سوسیال دموکراسی قرار داشتند. آنان طی سالهای طولانی مبارزه دائمی‌شان بر علیه رفورمیسم، بیش از پیش منتقد سوسیال دموکراسی شدند. معروفترین اعضای این جریان دو شخص هلندی بنامهای آنتون پانه کوک (۱۸۷۲-۱۹۶۰) و هرمن گورتر (۱۸۶۴-۱۹۲۷) و دو شخص آلمانی بنامهای کارل شرودر (۱۸۸۴-۱۹۵۰) و اُتو روله (۱۸۷۴-۱۹۴۳) بودند. بعداً، پل متیک (۱۹۰۴-۱۹۸۰) بسیار جوانتر یکی از مهمترین نظریه پردازان این جریان شد.

اندکی پس از شروع قرن، افکار پانه کوک بدلیل برخی بازتابهای مارکسیستی بر فلسفه مورد توجه قرار گرفت. او از سال ۱۹۰۶ تا شروع جنگ جهانی اول در آلمان کار میکرد. در ابتدا، یکسال معلم مدرسه حزبی SPD بود، و پس از تهدید به اخراج از آلمان، در برمن (Bremen) شاغل شد و مقالاتی برای نشریات مختلف چپی نوشت. پانه کوک در زمان اقامتش در برمن شاهد یک اعتصاب غیر قانونی و بسیار پر اهمیت کارگران بارانداز بود. این تجربه بر افکارش در مورد مبارزه طبقاتی و نیز برداشت وی از مارکسیسم تاثیر گذاشت. در نتیجه، تئوریهای بلشویکی مربوط به سازماندهی، استراتژی و خط مشی را در همان روزهای اولیه رد کرد.

اتو روله هیچگاه خود را وابسته به جریانی در درون جنبش کارگری آلمان ندانست، ولی هرگز نیز منافع عمومی طبقه کارگر را ندیده نگرفت. او نیز مانند پانه کوک بلشویسم را در دهه ۱۹۲۰ رد کرد، و یکی از اولین کسانی بود که وارد این بحث شد که انقلاب پرولتاریائی کاملاً متفاوت از انقلاب بورژوائی است؛ و از اینرو، اشکال سازماندهی کاملاً متفاوتی را نیاز دارد. بدین دلیل، او این توهم که انقلاب پرولتاریائی می‌بایست مسئله یک حزب باشد را رد کرد. "انقلاب" بنا بگفته وی "یک امر حزبی نیست، بلکه از لحاظ سیاسی و اقتصادی مسئله‌ی تمام طبقه کارگر است."

این افکار که تفصیل بیشتری یافت، وجه مشخصه جریانی بود که بعنوان کمونیسم شورائی شناخته شد. کمونیسم شورائی از همان ابتدای دهه ۱۹۲۰ بر تجربیات ناشی از انقلابهای روسیه و آلمان متکی بود و از دموکراسی شوراها دفاع نمود و قدرت حزب را رد کرد. این جریان در پی این بود که خود را از بلشویسم و بلشویکها و آنهایی که کمونیست خوانده میشدند متمایز سازد. با این وجود، در آغاز، از نظرات تکامل یافته بعدی خود فاصله بسیاری داشت.

## ۲

کمونیسم شورائی در ابتدا تفاوت چندانی با لنینیسم نداشت. باوجوداین، روله احزاب انترناسیونال سوم را کمونیستی نمیدانست. چند سال بعد، کمونیستهای شورائی ناچار شدند بطور روشنتری خود را از بلشویسم مشخص سازند. باصطلاح انقلاب اکتبر به تزاریسم خاتمه داد، روابط فئودالی را به پایان رساند و راه را برای روابط سرمایه‌داری هموار کرد.

کمونیستهای شورائی از این فراتر رفتند. آنها به این واقعیت اشاره کردند که اقتصادی مانند اقتصاد روسیه که بر پایه کار مزدی - یعنی اقتصادی که در آن نیروی کار یک کالا است - قرار دارد، چیزی نمیخواهد بجز تولید ارزش اضافی و استثمار کارگران. تفاوتی هم ندارد که این ارزش اضافی از آن سرمایه‌داران خصوصی بشود و یا نصیب دولت بعنوان صاحب وسایل تولید. کمونیستهای شورائی آموزش مارکس را بخاطر داشتند که ملی کردن وسایل تولید ارتباطی به سوسیالیسم ندارد. آنان به این واقعیت اشاره کردند که در روسیه، تولید از همان قوانین موجود در سرمایه‌داری خصوصی کلاسیک پیروی میکند. استثمار، بنا بگفته مارکس، فقط زمانی میتواند پایان رسد که کار مزدی وجود نداشته باشد. کمونیستهای شورائی، با اشاره به مسکو، توضیح دادند که کمونیسم چه چیزی نبود. بدین ترتیب،

تفاوت میان کمونیسم شورائی و بلشویسم روشنتر و کاملتر گردید.

### ۳

از آنچه گفته شد نباید چنین برداشت شود که کمونیسم شورائی ناقد استالینیسیم بصورت خاص است، بلکه در واقع ناقد بلشویسم بطور کلی است. کمونیستهای شورائی استالینیسیم را نوعی ضد انقلاب نمی بینند که انقلاب اکتبر را از ثمره خود محروم کرده باشد. بلکه آن را ثمره این انقلاب میدانند، انقلابی که در را بروی سرمایه داری در روسیه گشود. استالین وارث بلشویسم و انقلاب بلشویکی بود. تکامل این تئوری همانند تکامل اجتماعی بکندی صورت گرفت. کمونیستهای شورائی در طول حیات خود نظرات و پراتیک خود را تغییر دادند. احزاب کمونیستهای شورائی ابتدا در آلمان و هلند شکل گرفتند. این امر با نظر اشخاصی مانند روله که چنانچه گفته شد، معتقد بودند که احزاب مسئله طبقه کارگر نیستند، مغایر بود. روله بهرحال این سازمانها را بصورت احزابی میدید "با ماهیتی کاملاً جدید - حزبی که دیگر حزب نبود."

روله چهار سال بعد، در سال ۱۹۲۴، بگونه دیگری سخن گفت: "یک حزب با ماهیت انقلابی بمعنای پرولتاریائی کلمه بی معنا است. ماهیت انقلابی آن فقط بمعنای بورژوائی وجود دارد، آنهم صرفاً هنگامی که مسئله تبدیل فئودالیسم به سرمایه داری مطرح باشد." او کاملاً درست میگفت و این چیزهای باصطلاح بی معنا در خلال ده سال از صحنه جدال پرولتاریائی محو گردید. استثنائهای اندکی وجود داشتند و کمی پس از جنگ جهانی دوم، این اصطلاح دیگر بکار نرفت.

کمونیستهای شورائی در همان زمان رشد کردند. آنها متوجه شده بودند که انقلاب روسیه چیزی بیش از یک انقلاب بورژوائی، و اقتصاد روسیه چیزی بیش از سرمایه داری دولتی نبود. آنها درک مشخص تر از مسائلی که آماده بررسی جدید بودند، داشتند. مسائلی که قبلاً شکافته نشده بودند، اکنون روشنتر بودند.

مهمترین تجزیه و تحلیل در این زمینه توسط پانه کوک در سال ۱۹۳۸ انجام شد. او جزوه ای در مورد فلسفه لنین منتشر نمود و بررسی عمیقتری از بلشویسم ارائه داد. پانه کوک به این نکته اشاره کرد که مارکسیسم لنین چیزی بیش از یک افسانه نبود و با مارکسیسم واقعی در تضاد قرار داشت. او علت را چنین توضیح داد: "مبارزه با تزاریسیم در روسیه از جنبه های بسیاری شبیه بمبارزه با فئودالیسم در اروپا در گذشته دور بود. در روسیه، کلیسا و مذهب قدرت موجود را حمایت میکردند. بدین دلیل، مبارزه برعلیه مذهب یک ضرورت اجتماعی بشمار می آمد." از اینرو، آنچه لنین بعنوان ماتریالیسم تاریخی در نظر داشت، بسختی از ماتریالیسم بورژوائی فرانسه در قرن هیجدهم، یعنی ماتریالیسمی که در آن زمان بعنوان سلاحی معنوی برعلیه کلیسا و مذهب بکار میرفت، قابل تشخیص بود. باید گفت که بهمین طریق و با اشاره به شباهتهای موجود بین روابط اجتماعی در روسیه پیش از انقلاب و روابط اجتماعی فرانسه ی قبل از انقلاب، کمونیستهای شورائی به این واقعیت اشاره کردند که لنین و اعضای حزبش نام ژاکوبینها را بر خود گذاشتند. منظورشان این بود که حزب آنها در انقلاب بورژوائی روسیه همان عملکرد ژاکوبینهای فرانسه را داشت.

همانگونه که کمونیستهای شورائی گفتند، این نتیجه منطقی انقلاب اکتبر بود که بلشویسم در مارس ۱۹۱۸ یعنی فقط پنج ماه پس از اکتبر ۱۹۱۷، قدرت شوراها را که در سطح حداقل بود، بزور از آنها گرفت. شوراها با سیستمی که روبروای سیاسی روابط تولیدی سرمایه‌داری دولتی بود، همخوانی نداشتند.

آنچه نهضت کمونیست شورائی از کمونیسم در نظر دارد، کاملاً متفاوت از آن سیستم است. دیکتاتوری یک حزب با آن روابط اجتماعی که بر الغای کار مزدی و پایان بخشیدن به استثمار کارگران متکی است، تناسبی ندارد. جامعه ای که در آن تولیدکنندگان آزاد و مساوی هستند، نمیتواند چیزی متفاوت با دموکراسی تولیدکنندگان باشد.